

# غم بزرگ

۱۲ آوریل ۲۰۱۸

آن که به خاندان پهلوی و شاه عشق میورزید،

آنکه فرزند راستین و نژاده ایران بود، آنکه ضمیرش روشن از نور مهر و دانایی بود،

آنکه چشم و دلش ایران، ایران میکرد و پلک نمیزد مگر ایران را در نظر داشت،

آنکه فرهنگ و تمدن ایران کهن مثنوی هفتاد منش بود، آنکه گردون مهرش همانند «خُم» پاک تاک های ایران بود، آنکه پروانه صفت از خود بیرون میشد، به خانواده و فرزندان و ایران و شاهنشاه مهرعشق میورزید، آنکه آتش عشقش به ایران و شاه را نمی شد خاموش کرد و همواره ایران آباد را در زیر لوای پرچم شیروخورشید و در زیر لوای قانون اساسی مشروطه و متمم میخواست،

آنکه بگداخت و در میان آتش ظلم و بیدادگری ملایان غاصب و تبهکار به لندن انگلستان سپس به کانادا به پناه رفت، آنکه آموخته های خود را پاک و سره و چو زر و الماس برای نسل جوان و میهن دوست ایرانی به ارمغان گذاشت، آنکه چون شمع آب میشد و در روی رختخواب بیمارستان هم ایران، ایران میکرد، آنکه در حال نیمه بیهوش روی تخت بیماری در فکر تمام کردن آخرین پروژه (نوشته) اش که در رابطه با قرارداد ۱۹۲۱ روس و ایران بود را منظم میکرد،

آنکه از هر سخنی والاتر «اعلیحضرت رضا شاه دوم» را در زیر تاج شاهنشاهی ایران برارنده و سزاوار میدید،

آنکه پیاموخت تا آموخته هایش را با دیگران تقسیم کند، آنکه سرآمدی دل آگاه و مسرور از باده ایران شاهنشاهی بود،

آنکه استاد حقوق میهنمان ایران شد، آنکه سنگری تک و تنها با قلم شیوا و خواندنی خود برای خویش کند و یک تنه در برابر دشمنان ایران با قامتی بلند و با تیزهوشی و تیزدانی ایستاد،

آنکه تنهای تنها را آموزش داد و تنها راز عشق پروانه به شمع را در سینه داشت، آنکه روحش به عرش وصل بود، آنکه رفته است تا با رفتن خود درس عشق به میهن به مانده های درمانده بدهد که در نجات ایران مانده اند، آنکه در غربت آرمید ولی انگار هرگز از ایران بیرون نیامد، آنکه آتش سینه اش در راه میهن آنچنان گداخته و پرداخته بود که گرز گران بر سر هر ناتوان و هذیان گو علیه کشورش بود، آنکه فرشته پاک و درستی بود، آنکه بجز حریم یار پا به خانه دیگری به غصب نگذاشت،

آنکه حق و حقوق ضعیفان را بگرفت و به آنان سپرد، آنکه کوه های ایران، دشت و چمن و غارهای ایران را پای پیاده رفت تا به آنجا که با موتور به قله توچال رسید قله ای که مظهر ایستادگی و مظهر امانت باستانیان به کشور شاهنشاهی است. آنکه عقل را به احساس فروخت، آنکه نامش در دفتر عشق ثبت است، آنکه نام نیکو از خود بیادگار گذاشت، آنکه هرگز نمیرد... به جاودانگی شتافت...

نامش نیکو یادش قرین هزاران عشق ورزی به میهن باد.

نامش امیرحسین امیرفیض بود.

درود به روانش

استاد امیرفیض، نزدیک یکماه پیش در پی سکته مغزی در بیمارستان بستری شد و تلاش پزشکان برای نجات او به نتیجه نرسید و پس از دوازده روز در حال کوما این جهان بی ارزش را برای حفظ نام نیکو ترک کرد، تا از مثنی انسان که جز دهاتی که از راه روده های پیچ، پیچ به اسافلشان میرسد رها شود.

یادش را گرامی میداریم.

شرح زندگانی ایشان همچنین نوشته های ایشان، همه درسایت ۱۴۰۰ سال تا ابدیت پاک شدنی نیست.

## زندگی نامه استاد امیر – امیر فیض

در اینجا است

<http://1400years.org/AmirFeyz/ZendeguiNamehAmirFeiz-02Dec2015.pdf>

شاگردی که برای بار سوم بی پدر شد،

ح-ک